



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۴

موضوع کلی: قاعده کرامت

مصادف با: ۱۳ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: ادله کرامت ذاتی انسان - دلیل دوم: روایات - طایفه هشتم - روایت اول - روایت دوم -

جلسه: ۴۱

طایفه نهم - گروه اول - گروه دوم - گروه سوم - طایفه دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

طایفه هشتم

طایفه هشتم از روایاتی که می‌تواند به نوعی دلالت بر کرامت ذاتی داشته باشد و اینکه انسان بما هو انسان از حداقل‌هایی از احترام و شرافت و کرامت برخوردار است و به استناد آن، حقوقی هم برای او ثابت است، روایاتی است که به طور کلی هرگونه شکنجه، ترساندن، کشتن غافلگیرانه را ممنوع کرده است. در مورد اقرار، روایاتی وارد شده مبنی بر اینکه اگر اقرار کسی تحت فشار و شکنجه و حبس یا تهدید و تخویف باشد، موجب حد نمی‌شود. البته در مورد شکنجه برخی استثنائات را ذکر کرده‌اند؛ اما آن استثنائات دلیل بر عدم این شأن و احترام و کرامت در انسان نمی‌شود؛ آن یک توجیهی دارد که در جای خود مطرح شده است.

روایت اول

«عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (ع) قَالَ: مَنْ أَقْرَعَ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ». ^۱ می‌فرماید اگر کسی در شرایط خاص مثل حبس، ترساندن و تهدید کردن اقرار کند، به موجب این اقرار حد بر او ثابت نمی‌شود. این نشان‌دهنده یک نوع رفتار و برخورد و مواجهه انسانی حتی با مجرمین است؛ چون بالاخره یکی از راه‌های ثبوت حد، اقرار است.

سؤال:

استاد: به هر دلیلی اینکه مجازات را از کسی که با شکنجه اقرار می‌کند برمی‌دارد، این بالاتر از نهی تکلیفی است با آن بیانی که شما دارید. اینکه مجازات کسی که متهم است، با اقرار در شرایط غیرعادی و شکنجه و فشار منتفی می‌شود، این مطلب جز رعایت حریم و حداقل احترام برای انسان، چیز دیگری نمی‌توان برای آن تصویر کرد. اینکه انسان این اختیار را دارد که خودش اقرار کند، این حاکی از موقعیت ویژه انسان است. البته اگر شواهد و بینه و امور دیگر موجب صدور رأی از طرف قاضی شود، این بحث دیگری است؛ اما اینکه هیچ کسی در شرایط متعارف نمی‌تواند دیگری را شکنجه کند برای اخذ اقرار و بعد هم مجازات، این حکایت از یک جایگاه خاص برای انسان دارد.

روایت دوم

روایت دیگر در مورد فتک است، یعنی کشتن غافلگیرانه و ترور؛ حتی در مورد کسانی که واجب القتل هستند هم از فتک نهی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۸۵.

شده است. نمونه‌اش را در جریان مسلم بن عقیل و در منزل هانی بن عروه دیدیم. این مؤید به روایاتی مثل «وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ الْفُتْكِ» است. اسلام این را نمی‌پسندد. بنابراین حتی اگر این نهی تحریمی هم نباشد و تنزیهی باشد، باز برای اثبات ادعای ما کافی است. ما می‌خواهیم ناپسند بودن برخی برخوردها و مواجهات را با انسان‌ها بماً آنکه انسان اثبات کنیم و اینکه این مبتنی بر یک سری ویژگی‌ها و امتیازاتی است که انسان دارد.

«عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ لَنَا جَاراً مِنْ هَمْدَانَ يُقَالُ لَهُ الْجَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ يَجْلِسُ إِلَيْنَا فَنَذْكُرُ عَلَيْهِ أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَفَضْلَهُ فَيَقَعُ فِيهِ»؛ نمی‌گوید ناصبی بود؛ ... حرف نامربوط و حرف خلاف می‌زد. «أَفَتَأْذَنُ لِي فِيهِ»، آیا به من اجازه می‌دهید در این مورد؟ یعنی اینکه او را بکشم. «قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا الصَّبَّاحِ أَ وَكُنْتَ فَاعِلًا»، یا ابا الصباح، آیا واقعاً این کار را می‌کنی؟ «فَقُلْتُ إِي وَ اللَّهِ لَئِنْ أَذْنْتُ لِي فِيهِ لَأَرْصُدَنَّهُ فَإِذَا صَارَ فِيهَا اقْتَحَمْتُ عَلَيْهِ بِسَيْفِي فَخَبَطْتُهُ حَتَّى أَقْتُلَهُ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا الصَّبَّاحِ هَذَا الْفُتْكَ وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ الْفُتْكِ يَا أَبَا الصَّبَّاحِ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَيْدُ الْفُتْكِ»^۱ اینجا هم حضرت از فتک و کشتن غافلگیرانه نهی فرموده است.

اینکه حضرت از فتک نهی کرده، به چه دلیل است؟ چرا کشتن غافلگیرانه مورد نهی واقع شده است؟ حداقل این است که نشان‌دهنده یک مرتبه و شأنی برای انسان است که اجازه کشتن غافلگیرانه را نمی‌دهد. من بعداً در بحث از مجازات‌ها خواهم گفت که حتی در مجازات‌ها هم حقوق مجرمان و کسانی که باید مجازات شوند، باید رعایت شود. اینجا هم فی‌الجمله نشان‌دهنده همان کرامتی است که برای انسان بماً هو انسان ثابت است.

سؤال:

استاد: ما فعلاً در مقام بیان حدود و شرایط نیستیم؛ لذا گفتیم فی‌الجمله. اما حتی با وجود این قیود، استدلال به این روایت مخدوش نمی‌شود. این روایت در کافی آمده و معتبر است.

سؤال:

استاد: نکته‌ای به عنوان اشکال نسبت به روایات مطرح است که عمدتاً مربوط به ضعف سندی بعضی از این روایات است که این را بعداً پاسخ خواهم داد.

طایفه نهم

طایفه نهم روایاتی است که بر وجود یکی از امور سه‌گانه‌ای که ما قبلاً در بحث از مبانی کرامت ذاتی به آن پرداختیم، اشاره می‌کند. البته هر کدام از روایات مربوط به این امور سه‌گانه را می‌توانیم مستقلاً ذکر کنیم؛ ما بعضی از روایات را داریم که دال بر وجود عقل در انسان است. روایاتی داریم که دلالت بر وجود اراده و اختیار در انسان می‌کند؛ روایاتی داریم که دلالت بر حریت و آزادی انسان می‌کند. روایاتی که این امور را اثبات می‌کند، فراوان است و اینجا نمی‌خواهیم آن روایات را بخوانیم. ما در بحث از مبانی کرامت ذاتی، هنگام ذکر دسته اول از امتیازات، عمدتاً به این چند عنصر اشاره کردیم: عقل، اراده، اختیار، حق انتخاب و عواطف انسانی و احساساتی که در وجود آدمی هست. وقتی شواهد هر یک از اینها را ذکر می‌کردیم، اجمالاً به بعضی از این روایات هم اشاره کردیم. اما اینجا مجموعه آن روایات را تحت عنوان یک طایفه ذکر می‌کنیم، هرچند تعداد بسیاری از روایات

را شامل می‌شود.

روایاتی که بر وجود یک نعمت خاص در انسان دلالت دارند و لازمه وجود چنین نعمت‌هایی در انسان و انحصار این نعمت‌ها در او نشان‌دهنده یک موقعیت و جایگاه ویژه برای انسان است؛ من از هر کدام از این روایات، یک روایت را نقل می‌کنم.

گروه اول

در روایتی که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده و آن را مرحوم کلینی در کافی ذکر کرده، چنین آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ»،^۱ همه انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند.

نظیر این را در نهج البلاغه هم داریم که امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ها یا وصیت‌هایی که به فرزندانشان داشتند، به این مطلب اشاره کرده‌اند.

گروه دوم

روایاتی که دال بر وجود عقل در انسان است؛ مثل همان روایتی که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شد که حضرت فرمود: خداوند ملائکه را از عقل بلاشهوه، حیوان را از شهوت بلاعقل، انسان را مرکب از این دو خلق کرده است. اینکه در وجود انسان یک جوهر و گوهری به نام عقل وجود دارد، این یک امتیاز است.

یا حکمت ۴۱۳ نهج البلاغه: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ».

گروه سوم

روایاتی که دال بر وجود اراده در انسان است. روایاتی که حاکی از آن است که انسان صاحب اراده و اختیار است و حق انتخاب دارد. این روایات هم دلالت بر وجود این امتیاز در انسان دارد و طبیعتاً با این امتیاز، انسان دارای یک حقوقی می‌شود و باید نسبت به او مراقبت‌هایی صورت بگیرد.

یا همین روایت که «النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ»، انسان‌ها مثل دندان‌های شانه برابر و مساوی هستند. اینجا هم بحث انسان است و بحث مؤمن و غیرمؤمن نیست. معلوم است که این تساوی بالجمله نیست بلکه تساوی فی الجمله است؛ تساوی فی الجمله قهراً مربوط به بعضی از امتیازات و حقوق است. یعنی هم در بهره‌مندی از نعمت‌ها مساوی هستند و مواهب خدادادی برای انسان‌ها فی الجمله یکسان است؛ انسان‌ها به جز برخی عوارض، در امور اساسی و عناصر اساسی انسانی با همدیگر برابر هستند. آیا این غیر از آن است که خداوند به این وسیله انسان را بزرگ و گرامی داشته است؟

لذا این روایات که ما آنها را تحت یک طایفه قرار دادیم، بر وجود این امتیازات در انسان دلالت می‌کند و وجود این امتیازات خودش نشان‌دهنده تکریم انسان است. خداوند به این وسیله انسان را گرامی داشته؛ خداوند با دادن این نعمت‌ها به انسان و بهره‌مند کردن او از این امتیازات خاص، او را تکریم نموده است. این امتیازات هم بالفعل در همه انسان‌ها هست. خداوند نمی‌فرماید که اگر مؤمن شدید، حق انتخاب دارید؛ اگر مسلمان و متقی شدید آزاد هستید؛ اگر با تقوا شدید مثلاً با هم برابر هستید؛ اگر بنده خدا شدید و ایمان آوردید، حق انتخاب دارید؛ هیچ کدام از اینها نیست. خداوند هیچ وقت نفرموده که عقل فقط برای مؤمنان است؛ بله، قبلاً هم گفتیم که عقل به دو معنا وارد شده است؛ یک معنای خاص است که «العقل ما عبد به الرحمن و

۱. کافی، ج ۸، ص ۶۹.

اكتسب به الجنان»؛ اما عقل به معنای اینکه انسان بتواند تفکر کند، مجهولات را با انضمام معلومات کشف کند و بدست بیاورید، این برای همه انسان‌ها وجود دارد و بالفعل هم وجود دارد. خود اینکه این استعدادهاى طبیعى و این توانمندی‌هاى طبیعى در انسان وجود دارد، به قول شهید مطهری سند یک سری از حقوق طبیعى است؛ یعنى نمى‌توان انسان را اجبار کرد، نمى‌توان او را شکنجه کرد؛ او حق دارد انتخاب کند و راهی را که می‌خواهد برود. این همان حداقل‌هایی از حقوق است که برای انسان ثابت است.

طایفه دهم

طایفه دهم روایات را دیگر وارد نمى‌شویم، چون قبلاً به آن اشاره کردیم؛ این طایفه، برخی از ابواب کتاب العشرة است. البته بعضی از طوایفی که در بحث‌های گذشته گفتیم، به نوعی با تفاوت‌هایی در کتاب العشرة ذکر شده است. اما می‌خواهم عرض کنم که کلیت این باب یا این کتاب، که در جوامع روایی ما آمده، در کتاب کافی، وسائل الشیعة، فی الجمله خود این باب دلالت بر کرامت ذاتی انسان می‌کند. البته آنچه مربوط به عشرت و رفت‌وآمد و معاشرت با مردم است، در این کتاب تقسیم‌بندی شده است؛ در برخی موارد استحباب بعضی کارها و در برخی دیگر کراهت بعضی کارها یا حتی حرمت بعضی از کارها بیان شده است. در میان روایات برخی مربوط به نوع برخورد انسان با کفار است.

سؤال:

استاد: آن چیزی که در ذهن شماست، کتاب المعروف است؛ ذیل امر به معروف و نهی از منکر، یک سری موارد را ذکر کرده است؛ اما عنوان کتاب العشرة، در جلد ۱۲ وسائل آمده ... ابواب احکام العشرة فی السفر ... من تقاضا می‌کنم فهرست این دو کتاب، یعنی کتاب العشرة کافی و کتاب العشرة وسائل الشیعة^۱ را ببینید تا معلوم شود آن بخشی که بر کرامت ذاتی می‌تواند دلالت کند، کدام بخش است. ... پس طایفه دهم در واقع برخی روایات کتاب العشرة است. به نظرم این ده طایفه برای اثبات مدعا کافی است.

بحث جلسه آینده

در مقابل این دلیل، دو اشکال مهم وجود دارد که ما باید به آنها پاسخ بدهیم. اشکال اول در مورد ضعف این روایات است؛ اینکه این روایات از نظر سندی ضعیف هستند. البته ما تک‌به‌تک روایات را بررسی نمی‌کنیم، اما در بین این روایات، روایات ضعیف السند کم نیستند. ضوابط شناخته شده مورد قبول در علم رجال بر این روایات حاکم نیست.

اشکال دوم و مهم‌تر، وجود روایات معارض است؛ همچنان که در مورد آیات هم این اشکال مطرح شد.

ان شاء الله در جلسه آینده به این دو اشکال پاسخ می‌دهیم.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲.